



ترجمه بیتا کاظمی

سینما



نگاهی به فیلم دروازه نهم

# کتاب قدیمی؛ شیطان تازه پولانسکی

کرده‌اند. فلپتان مشابهی که به صورت فیلم آمده سه تفنگدار است که کاملاً بی‌سازاری شده و شخصیت‌های آن در هم ادغام شده‌اند. توطئه این فیلم همسفری کورسوز در دست‌یابی به کتب شیطانی است. برای جبهه‌جایی و بی‌نظمی انتخاب ناپدید دست پرش در داستان. یک کتاب، وقتتان از تماشای فیلم دروازه نهم تلف نمی‌شود و به شما بد نخواهد گذشت. البته نمی‌شود گفت که فیلم کاملاً خوبی است. برخورد پولانسکی با داستان به گونه‌ای پادروها و مسخره است و مطمئن نیستید که آیا خود او همیشه متوجه چرند بودن ماجرای مضحک و اهریمنی داستان می‌شود یا نه؟ (هیچ چیز در فیلم‌ها به مسخرگی و حماقت مراسم شیطانی نیست). اما در آخرین لحظه باز یک ماجرای اضافی شکوفا می‌شود، اما بسیار بی روح و خشک. وقتی پولانسکی فیلم را اندکی به خود وامی‌گذارد دروازه نهم بسیار سرگرم‌کننده می‌شود. در واقع می‌توان گفت کارگردان از این بابت آدم خوش‌شانسی بوده که هنرپیشگان فیلمش تن به این بازی مسخره داده‌اند.

به نظر می‌رسد پولانسکی در فیلم ماقبل آخرش که آن را در سال ۱۹۹۴ به نام *Death and the Maiden* ساخت هر چه را در زندگی می‌توان بر آن نام خشونت نهاد بر روی صحنه آورد. بنابراین حالا قابل درک است که خودش را در پناه این دیدگاه حرفه‌یی‌اش

آرزو می‌کنید، چون در مورد کورسو زندگی ملال آور او مثل به یک سریال می‌شود که شخصی دیگر آن را به خرج کورسو می‌نویسد.

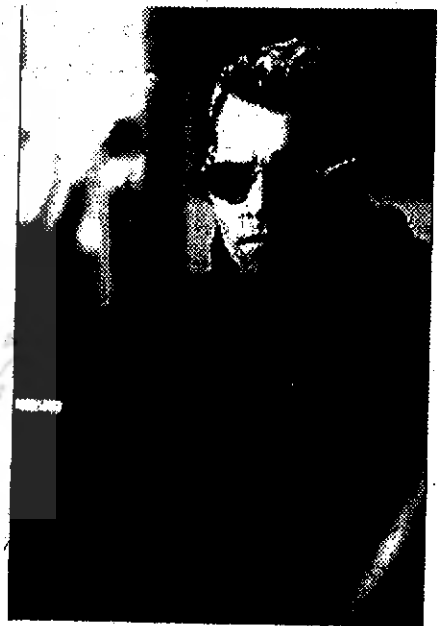
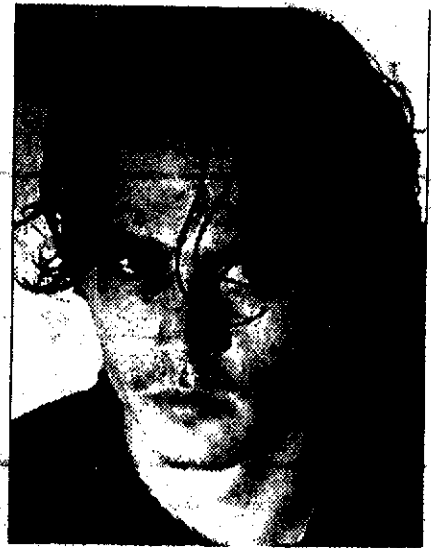
داستان کلوب دوما *The Club Dumas* به طور غیرمعمولی و تا حد زیادی سرگرم‌کننده و جذاب‌تر است. بازی داستانی است که مثل پلیم می‌تواند و تصویری بسیار خشن و به دور از ملایمت و مهربانی و امنیت از پویندگی و کاوشگری، مجموعه‌داران کتاب را نشان می‌دهد کورسو با کسانی برخورد می‌کند که هزاران نسخه کتاب را بدون این که حتی یکی از آن‌ها را ورق‌زد باشند جمع‌آوری کرده‌اند. آدم‌های ویتنامی که کتاب‌ها را فقط به خاطر صحنای و یا جنس مرغوب کاغذشان خریده‌اند، مفلوک‌ترین شخصیت داستان شخصی است که آخرین بازمانده یک خانواده پولدار است که تنها در کاخ متروکه موروثی خود زندگی می‌کند و موجودیت او وقف مراقبت از کتاب‌هایی شده که برای او باقی مانده‌اند. او خرج زندگی خود را از فروش سالانه دو و یا سه کتاب در می‌آورد. همین کتاب‌ها در واقع قربانیان مطیع و راضی هستند که انسان را به یاد فرمان خداوند و داستان ابراهیم باقی می‌اندازد.

جمع‌جایی متعجب نیست که پولانسکی و دستیاران فیلم‌نامه‌نویسی‌اش سعی کرده‌اند که اربیز *Enrique* و *John Brown* کتاب کلوب دوما را انتخاب کنند. دروازه نهم تنظیم

کتاب آرتور پرز - رورت Arturo Pérez- Reverte به نام کلوب دوما *The Club Dumas* مینای آخرین فیلم رومن پولانسکی *Roman Polanski* به نام دروازه نهم *The Ninth Gate* است، کتابی که وقتی مشغول مطالعه آن هستید مشکل بتوانید آن را به صورت فیلم مجسم کنید یعنی تقریباً به نظر تان غیرممکن می‌آید که بشود از روی آن سناریو نوشت. راه‌حل این معما بسیار ساده است. بخش لذتبخش و قابل توجه کتاب سبک نگارش آن است مثلاً کمک می‌کند تا آیزن آدلر *Iron Adler* را خوب بشناسید و یا این که توضیح می‌دهد چرا شکار سارق یک کتاب نایاب دوما آن قدر مهم است و چرا این شکارچی از سیگار برگ مونت کریستو *Montecristo* به جای گاربت ویزیت استفاده می‌کند و بعد این که چطور جنون و دیوانگی و بندازی‌های دوستداران کتاب را توصیف می‌کند.

قهرمان داستان پرز رورت به نام کورسو *Corso* یک کارآگاه خصوصی کتاب است *Book detective*. شغل او پیدا کردن کتاب برای کلکسیونرهای حرفه‌یی است که شیفته داشتن کتاب‌های نایاب هستند. و او این کار را مانند یک مزدور اجیر شده انجام می‌دهد. کورسو در حال جست‌وجو برای دستیابی به سه نسخه باقی‌مانده از یک کتاب ناب در باب اختراع شیطان است که خود را در میان یک نوع داستان توطئه‌گرانه به سبک سه تفنگدار می‌یابد. کارآگاه کتاب در کورسو یک توطئه مودینه علیه رویاها و تنهایی‌های پنهان خوانندگان می‌شود.

شخصیت‌های داستان رورت هواخواه و دوستدار دوما، کونان دویل *Conan Doyle* و دیکنز *Dickens* هستند و کنار گذشته شدن بی‌بروی لیت میکز و دسیسه و زمینه‌سازی را در داستان‌های جدی به یاد استهزا می‌گیرند (خود نویسنده هم در این تحقیر و استهزا با این‌ها هم دقتان است) و این شخصیت‌ها را این که این هیجان‌ات داستان‌های قدیمی‌های خود را به یک سری داستان‌های بدون حکایت و ملال آور و یکسوزانه می‌دانند در تمجید و از نویسنده‌گان قدیمی از حماقت می‌کنند. آنها باید مواظب بود که حتی



کنید که از سوراخ کلید درها و یا پشت پرده پنجره‌ها چشمانی نامریی شما را نظاره می‌کنند احساس اشتباهی نیست چون منظره همین حالت را در شما به وجود می‌آورد. وقتی که کورسو که نقش او را جانی دپ بازی می‌کند در وسط اتاق یک کلکسیونر معروف به نام بوریس بالکان، که نقشی او را فرانک لانگلا Frank Langella بازی می‌کند، قرار گرفته، سایه منظره شهر در شب که از پشت پنجره پیداست بیشتر شباهت به یک روکار پرشاخ و برگ یک دیوار را دارد درست مثل این که دنیای امروز چیزی پیش از یک جهان تخیلی نیست که ساخته و پرداخته راوی داستان است.

برای ساختن محیط تخیلی داستان رورت، سناریست‌ها از سنت و آداب فیلم‌های قدیمی الهام گرفته‌اند. یکی از کسانی که باعث درس و کلافتی کورسو می‌شود لینا آلین Lena Olin زنی است که به صورت مسخره و هجوی اغواگری می‌کند (البته باز سرگرم‌کننده‌تر از دختر خونسرد و واقعاً ملال‌آوری است به نام امانوئل سیگنر Emmanuelle Seigner که نقش دختر مرموزی را بازی می‌کند که محافظ و حامی کورسو می‌شود) و بعد لحظه‌یی از فیلم هست که دپ یکی از جملات بسیار پیش پا افتاده و مبصر فبشده سینمایی را به زبان می‌آورد: «این جا بمان و هوای من را داشته باش... من می‌رم پایین». مثل این که خودش باورش نمی‌شود دارد این جمله را به زبان می‌آورد و در عین حال به نوعی هم از ادای این جمله در درون خودش احساس شعف و رضایت می‌کند. اما این گونه جایگزینی جملات آن قدر استفاده شده‌اند که حالتی حاکی از بی‌میلی را در گوینده‌اش القا می‌کنند.

فیلم می‌توانست از هیجان و تحرک بیشتری برخوردار باشد. نگاه مودیانه پولاتسکی همیشه ابتدکی خشک است. او آن قدر با لجاجت‌ها و خودسری‌های خود راحت است که هیچ گونه تغییری را پذیرا نیست. (به محض این که یکی از شخصیت‌های فیلم دست تنها می‌شود می‌داند که زمانی طول نخواهد کشید تا پولاتسکی گنه مظلوم را بروز دهد). در مورد دروازه نهم واقعاً این فیلم باید مقداری انرژی و شادابی و سرزندگی داشته باشد که با شوخی‌های بی‌تناسب و عجیب و غریب پولاتسکی جور در نمی‌آید. اما خوب پولاتسکی هم قطعات مخوف و ترسناک خود را پرتاب می‌کند. یک جسد غرق‌شده که اطرافش ماهی‌های قرمز شنا می‌کنند زنی که با چنان سرعتی از پله‌ها پایین می‌آید که متوجه نمی‌شوید پرواز می‌کند یا از روی نرده‌ها به پایین سر می‌خورد. و این صحنه‌ها چنان با خونسردی و بی‌تفاوتی ارائه می‌شوند که شما را می‌گیرند و حالتی ایجاد می‌کنند که همواره با بقیه فیلم احساس نامطبوع و ناآرامی به تماشاگر می‌بخشد. به طور معمول بدسلیقگی پولاتسکی باز خودش را در قالب انتخاب

هنرپیشگانش نشان می‌دهد به خصوص باربارا جفورد Barbara Jefford که درست مانند کارنارد ویت Conrad Veidt در فیلم کازابلانکا موقع حرف زدن فیس فیس می‌کند و نقش یکی از مجموعه‌دارانی را بازی می‌کند که کورسو با او تماس می‌گیرد. حتی سعی نمی‌کند که حالتی ظریف و هوشمندانه داشته باشد و پولاتسکی هم پاداش او را در آخر به طوری که شایسته دوشیزه هاویشام (نام نقش جفورد) باشد به صورتی تماشایی و خارق‌العاده به وی می‌دهد.

برای دپ به عنوان یک هنرپیشه هیچ کاری غیرممکن به نظر نمی‌رسد مگر این که به نظرش یک نقش بلاغ از دست دادن حیثیت و تشخیص‌اش شود و یا بازی‌اش بی‌مورد و ناهجا به نظر بیاید.

دپ می‌تواند برای بازی در فیلمی فوق‌العاده مانند Sleepy Hollow و یا فیلمی شاعرانه مانند Dead Man خود را راحت در اختیار فیلمسازش قرار دهد و تبدیل به مظهری از تصورات خیالی کارگردانی نشود که فقط با تخی به زمین وصل است و کاملاً در دنیایی خیالی سیر می‌کند. از همان اولین نگاه که دپ با یک چرخش، زوج سرمایه‌دار حریصی را از مجموعه کتابی بیرون می‌کشد، متوجه این مسأله می‌شویم که دپ با بدطینتی و خبیثت خشک مورد نظر پولاتسکی در هماهنگی کامل به سر می‌برد. اما بازی دپ در این جا خیلی بی‌اهمیت جلوه داده شده تا جایی که می‌شود گفت اصلاً نادیده گرفته شده. درست است که احساس گذرایی از یک طنز را داراست اما موضوع آن عمیق است.

در حالی که پشت سر هم و زنجیروار شیار می‌کشد با ریش‌بزی و موهای ژولیده و درهم ریخته‌اش شباهتی زیاد به لئون تروتسکی دارد. و همان‌طور که یکی از شخصیت‌های داستان می‌گوید او لافر و گرسنه است خونسردی و خودداری او در مقابل اجساد می‌کند مرتباً روی هم اتیشته می‌شوند کل ماجرا را مرتباً عجیب و عجیب‌تر می‌کند و به فیلم حالتی طنزگونه و خنده‌دار می‌دهد. او در واقع بازی خوش‌نقش و اهریمنی دارد. اما لانگلا در نقش کلکسیونری که دپ را وارد این بازی شیک اما ناشیانه و بی‌معنی می‌کند. اکثر اوقات او با دپ به روی صحنه می‌آید و به نظر می‌رسد که هر لحظه ممکن است کل فیلم را در جیب جلیقه گذاشته و از صحنه محو شود. چرخش جالبی است، لانگلا با زمزمه‌های خبیث گربه‌یی که هر نیرنگی را که خواسته انجام داده، بیرون می‌آید. او شخصیتی است که با گذشت زمان و با به سن گذاشتن بی‌رحم‌تر و ظالم‌تر هم شده است و تصور می‌کنید هرگز از دستش رهایی نخواهید یافت. برای یک دقیقه هم شما روی از او برنمی‌گردانید و پشت به او نمی‌کنید، او نگاه‌های خائانه‌یی را برایتان به از مغز می‌آورد.

پنهان کند و همین راه را ادامه دهد. دروازه نهم بسیار خوب ساخته شده است. به غیر از چند نقطه گنبد، سرعت فیلم کامل است. شتاب داستان جنایی پایه‌ریزی شده بر مبنای کتاب‌ها با شتاب داستان‌های درهم و آشفته پلیسی خیلی تفاوت دارد و با این که صحنه‌ها از مادرید به نیویورک جابه‌جا شده‌اند اما پولاتسکی و فیلم‌بردارش داریوش جنتجی حالت قدیمی و منحوس تشنگی به مناظر شهر داده‌اند. تماش کوچک‌های باریک و سنگ‌های سیاه و قهوه‌یی هستند که حالتی بدشگون و شوم دارند. اگر احساس